

# یادگار محمدرفیق یادگار



علی رضانامینی

■ در این شماره، یادی و خاطراتی داریم از لطف‌الله مجد، هنرمندی استاد ندیده، اما، به استادی پذیرفته‌شده نزد معاصرانش، و برای تارنوازان جوانی که هنگام مرگ او، خردسال بودند، یا به دنیا نیامده بودند، ولی امروز، صدای زخمه و پنجه او را گرمی می‌دارند و او را از استادان فن می‌شمارند. در نخستین شماره‌های دوره تازه مقام موسیقایی (که در آن دوره فعالیت بیشتری داشتیم) قصد بر این بود که حداقل تا دوازده شماره، ویژه‌نامه‌های مخصوص استادان قدیم باشد و روی جلد به تصویر آنها مزین شود. اقتضائات متعدد، مناسبت‌ها و مسائل مختلف، این روال را برید و دوباره به تقاضای بسیاری از خوانندگان فرهیخته و علاقه‌مند، انتشار آن ویژه‌نامه‌های مخصوص بزرگداشت هنرمندان ارجمند و کمتر شناخته‌شده، روالی مجدد می‌گیرد، ولو به طور غیر متوالی، تا چه پیش آید.

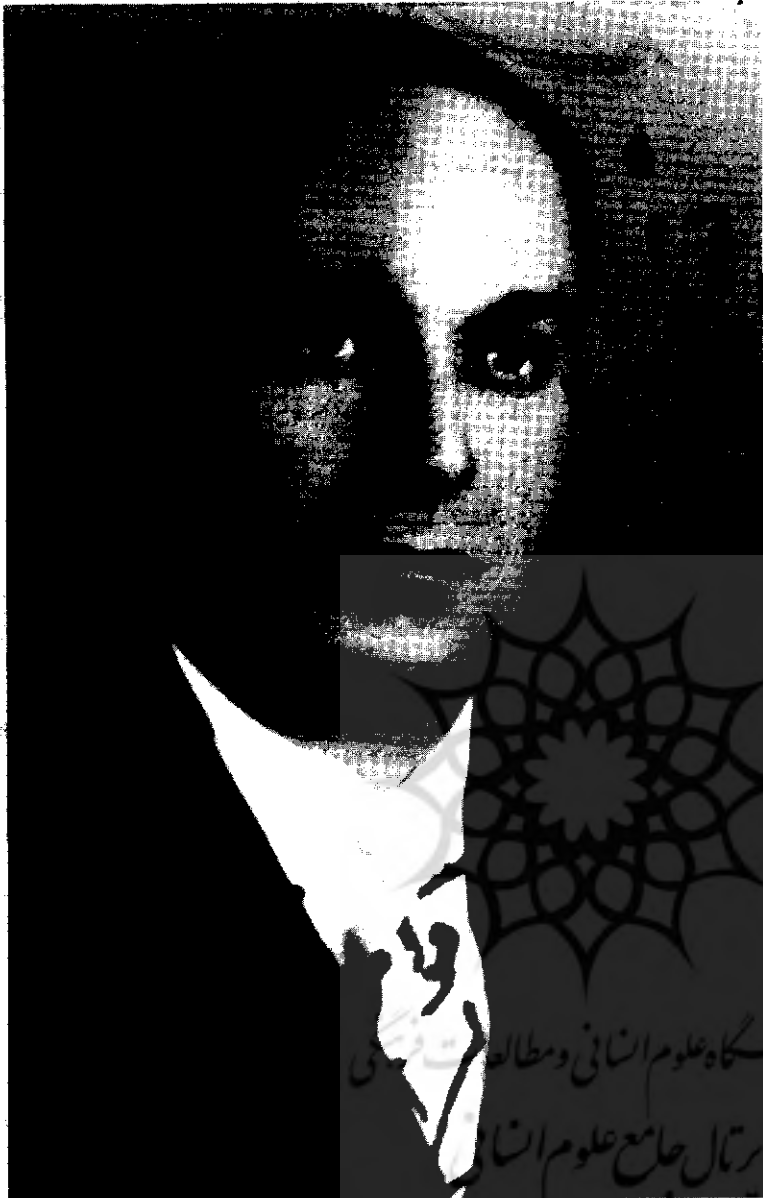
■ این شماره را به لطف‌الله مجد اختصاص داده‌ایم. هنر مجد را بیشتر باید از صدای لطیف و شفاف مضرابش شناخت. درباره او بسیار کم نوشته و گفته‌اند. مطالب قابل اعتنا درباره او، اول از همه، مقاله بلند دوست وفادارش، سید اسماعیل نواب صفاست که او هم در فروردین سال جاری به مجد و دیگر دوستانش پیوست، و دیگری، رپرتاژی مطبوعاتی، چاپ‌شده در همان زمانی که مجد رفت، به قلم روزنامه‌نگار پُرسابقه و گرمی، آقای یوسف خان‌علی، که بدون تغییر در اینجا چاپ می‌شود، لازم به تذکر اینکه در ابتدای کارم برای تحقیق درباره موسیقیدانان ایرانی، در کتابخانه ملی، افتخار آشنایی کوتاه‌مدت ولی پُرباری را با آقای خان‌علی داشتم و بیش از چهارده سال است که از ایشان بی‌خبرم. هیچ رابط و واسطی را نمی‌شناختم تا از ایشان برای چاپ مجدد این رپرتاژ، اجازه بگیرم و از طرف دیگر، نمی‌توانستم چاپ ویژه‌نامه استاد مجد را معطل بگذارم و یا از رپرتاژ ارزنده جناب خان‌علی صرف نظر کنم. از این رو، آن را، با عرض پوزش از این دوست مطبوعاتی قدیمی، چاپ می‌کنیم و انتظار تماس از سوی ایشان را داریم.

گذشته از این گزارش و نیز، مقاله استاد فقید، زنده‌یاد نواب صفا درباره مجد - چاپ‌شده در کتاب «قصه شمع» - از چند منبع دیگر نیز مطالبی را پیدا کرده‌ام تا این ویژه‌نامه، کمی مفصل‌تر شود. مطالبی را از مجله رادیو ایران در سال ۱۳۳۴ (احتمالاً به قلم دکتر ناصرالدین شاه‌حسینی، زیرا نام نویسنده مقاله را ننوخته‌اند)، کتاب «از نور تا نوا» در سال ۱۳۶۴، و کتاب «خاطراتی از هنرمندان» نوشته زنده‌یاد پرویز خطیبی،

چاپ آمریکا در سال ۱۹۹۵ میلادی (۱۳۷۶ شمسی)، با همه جست‌وجوها، درباره لطف‌الله مجد مطلب بیشتری نیافتیم؛ و این اسباب تأسف است. تارنوازان مشهوری که از ابداع و ابتکار او در هنر تارنوازی بهره بسیاری گرفته‌اند نیز کمتر درباره او سخن گفته‌اند و اصلاً مطلبی درباره او ننوخته‌اند. شخصیت محبوب و حساس او، دوری از رسانه‌ها (حتی یک نوار مصاحبه پنج دقیقه‌ای از صدای او را هنوز نیافته‌ام)، زندگی پرمشقت و بی‌سامان او، و خصلت «آمی» بودن در هنرش، اسباب گمنامی (نه گمنامی) او شده است. در حالی که می‌توان مقالات تحقیقی مستندی درباره روش تارنوازی او، تعلقش به فضاهای موسیقایی و روش‌های نوازندگی بعد از نسل علی‌اکبر شهنازی و مرتضی نی‌داوود، تأثیرش بر نوازندگان نسل بعد از خود و ساخته‌های مستقلش برای فرم «آهنگ-ترانه» نوشت و مجد شریف و هنرمند را بیش از این شناساند.

عجیب اینجاست که از هنر تک‌نوازی او بیش از یک حلقه صفحه/نوار، منتشر نشده است. با اینکه آرشیه‌های خصوصی و کلکسیون برنامه گلها از تکه‌های کوتاه و بلند هنر تک‌نوازی او و هم‌نوازی او با صدای بنان و ادیب و دردشتی، سرشار است. در سالهای ۱۳۴۰، همت کریم چمن‌آرا، ناشر سرنوشت‌ساز آثار فاخر در تاریخ موسیقی ما، کارساز شد و اولین صفحه ۳۳ دور، با کیفیت صوتی خوب و روی جلدی مطلوب، از هنر مجد به بازار آمد. همین صفحه گرام در قالب نوار کاست در سالهای ۱۳۶۰ - ۱۳۷۰ با نامی دیگر به بازار آمد و غیر از آن هنوز از مجد اثر دیگری نیست. جز تکه کوتاهی در آلبوم «صد سال تار» که با توضیحی گویا همراه شده است.

لطف‌الله مجد، همچون رضا ورزنده و مجتبی میرزاده، استعدادی درخشان بود که بر سرزمینی بی‌بار و بر روید، خودرو و خودساخته رشد کرد و گل داد. از این نوازندگان استاد ندیده، اما استاد، در هر نسلی بوده است. فقر فرهنگ عمومی، قحط عنایت به موسیقی در جامعه‌ای هنرمندگش، اینان را به مرگی زود هنگام از بین برده است، اما، نتوانسته مانع شکوفایی و بارآوری‌شان شود. اینان با رنج تمام و خودآموزی مدام، آهسته‌آهسته در کنار هنرمندان و استادانی نشستند که از جایگاهی فرهیخته‌تر و زندگانی‌ای مرفه‌تر و مطمئن‌تر برآمده بودند و آموزش‌های کاملی را دیده بودند. تاریخ موسیقی ما و تحلیلهای آینده، خود، ارزیابی منصفانه و اندیشیده‌ای را به این گلهای اصیل و خودرو اختصاص خواهد داد و باز هم نمایان خواهد کرد که حُسن عاقبت و ماندگاری، به عنایتی است که از سوی خداوند هنرآفرین به برخی جنبه‌های حساس و برگزیده، اعطا می‌شود.



«لطف‌الله مجید، نوازنده سرشناس «تار»، ساعت یازده، روز چهارشنبه هشتم آذرماه ۱۳۵۷ اسیر حمله قلبی شد و درگذشت.

لطف‌الله مجید که به هنگام مرگ شصت و یک سال داشت، از جمله هنرمندانی بود که سالها همکاری‌اش با رادیو ایران به روزهای آغاز فعالیت رادیو در ایران برمی‌گشت. آنان که در این همه سال شنونده برنامه‌های رادیو ایران بوده‌اند، خاصه آنهایی که به موسیقی ایرانی شیفتگی دارند و این گروه از برنامه‌های رادیو را پیوسته شنونده بوده‌اند، بی‌گمان به یاد دارند که در طول این همه سال چه بسیار صدای ساز لطف‌الله مجید را شنیده‌اند و چه بسیار که دل به طنین زخمه‌هایی سپرده‌اند که از سر پرده تار مجید برمی‌خاسته است. لطف‌الله مجید در همه سالهای نوازندگی هرگز نخواست که هنرش ابزاری برای کسب شهرت برای او بشود و به همین دلیل هم به همان اندازه که طنین آشنای سازش شهرت یافت و آشنا شد، نام او و خود او بر زبانها نیفتاد و شگفتا که هرگز هم از این مسئله ابراز شکوه نکرد. پیوسته دل خوش از این بود که با ساز خود توانسته است «عالمی» داشته باشد و دل خوش‌تر از این بود که وقتی سازش را در پناه

مقام موسیقی  
سال هشتم شماره بیست و نهم  
۱۸

# لطف‌الله مجید نوازنده‌ای از اسرار ستارگان

به مناسبت مرگ هنرمند معروف استاد لطف‌الله مجید

یوسف خان علی

جانش می‌گیرد فرصتی دارد تا فریادهایی از شور و عشق و راز و نیاز را با خود و با او زمزمه کند و چنین بود که اغلب می‌گفتند ساز مجد تنها صدای خوش نیست، بلکه مجموعه‌ای از گفت و شنودهایی است که دریافتش و دریافتن راستینش می‌تواند دریافتنش موجب ناب‌ترین لذتها بشود.

لطف‌الله مجد که از نبار بزرگانی چون ابوالحسن صبا و محجوبی بود، همیشه و همیشه بی‌ادعا ماند و تنها به این دل خوش کرد که سازش رازش را می‌داند و او نیز راز سازی را که سالهاست با یکدیگر «دمخوری» دارند. لطف‌الله مجد، همچنان که قبلاً اشاره شد ساعت یازده روز چهارشنبه هشتم آذر ماه ۱۳۵۷ به هنگامی که در صف طولانی پمپ بنزین خیابان کوروش کبیر تهران (خیابان دکتر شریعتی بعدی) منتظر نوبت ایستاده بود، دچار حمله قلبی شد و پیش از اینکه او را به بیمارستان برسانند، جان به جان آفرین تسلیم کرد.

آنچه در این صفحات می‌بینید و می‌خوانید یادداشتها و تصویرهایی است که به همت چهار دوست عزیزش نواب صفا - شاعر، نویسنده و محقق معاصر - و فریدون ناصری - موسیقیدان و همکار قدیمی رادیو ایران - ادیب خوانساری - استاد موسیقی و آواز خوان معروف - و استاد احمد عبادی - نوازنده چیره دست سه‌تار - فراهم آمده است. شاید که چاپ آنها و یادهایی که در لابه‌لایشان آمده یادی از او زنده کنند و امید که روانش قرین رحمت پروردگار شود.

#### ادب خوانساری

من مرحوم لطف‌الله مجد را از سال ۱۳۱۹ که رادیو تهران افتتاح شد می‌شناختم و گاه نیز در برنامه‌های رادیو با آن مرحوم همکاری داشتم. او قبل از افتتاح رادیو علاوه بر کار اداری در اداره دخانیات ایران، به فعالیتهای هنری نیز می‌پرداخت و هنرش ارزنده و قابل ستایش بود.

مرحوم لطف‌الله مجد، به تصدیق عموم هنرمندان و هنرشناسان موسیقی اصیل ایرانی هنرمندی قابل ستایش بود و از نظر اخلاق هم از شایستگی و لیاقت راستینی برخوردار بود.

در سال ۱۳۵۶ ضمن تجلیلی که سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران (صدا و سیما بعدی) از هنرمندان به عمل آورد مرحوم لطف‌الله مجد به سبب سوابق اخلاقی و هنری طولانی و درخشان خود در صف اول قرار داشت. مرحوم لطف‌الله مجد مسلمان واقعی بود مبانی عقیدتی محکم و استوار داشت و به دلیل داشتن خصوصیات اخلاقی بارز و شایسته در بین عموم هنرمندان از محبوبیت خاصی برخوردار بود. فقدان او در صف جامعه هنرمندان خلأیی ایجاد کرده که به این زودیاها هم ممکن نیست پر بشود. یادش گرامی باد.

#### احمد عبادی

نزدیک به چهل سال بود که با لطف‌الله مجد دوستی و آشنایی داشتم. دوستی ما از آن دوستیها بود که ریشه در روزگار جوانی هر دوی ما داشت و به همین دلیل شیرین و پُر خاطره بود. او در نوازندگی تار چیره‌دست بود. تکنیکی داشت که خاص خودش بود. از زیان

شنیده بودم که نواختن تار را اول بار از طریق پسرعمویش شناخته و آموخته است. بعضی مواقع برای من از پسرعمویش صحبت می‌کرد که ساکن شهر «شاهی» (قائم‌شهر بعدی) بود و ساز خوب می‌زد.

لطف‌الله مجد علاوه بر اینکه خودش اهل ذوق بود، و علاوه بر اینکه تکنیک خاصی در نوازندگی داشت، با این همه تا حدودی هم متأثر از تکنیک نوازندگی پسرعموی من یعنی مرحوم عبدالحسین شهنازی بود و تا حدودی هم از روی پنجه من کار می‌کرد. نباید ناگفته گذاشت که او در نوازندگی خودساخته بود، بی‌آنکه پیش کسی «مشق» کند و تعلیم ببیند از سر ذوق و علاقه‌ای که داشت، توانست به راز نواختن «تار» دست پیدا کند و بعدها هم به درجه استادی برسد.

تکنیک او چنان بود که هر کس صدای سازش را می‌شنید، بلافاصله می‌فهمید که آنچه می‌شنود، صدای ساز لطف‌الله مجد است.

به طور کلی می‌توانم بگویم او «شیرین» کار می‌کرد و زیبایی و ظرافت کارش در «پنجه» و «مضراش» بود و اجازه بدهید با صراحت بگویم که از شنیدن صدای سازش همیشه لذت می‌بردم.

آخرین باری که او را دیدم، همین چند روز پیش از مرگش بود، که پیش من آمد و بعد از اینکه نشستیم و صحبت کردیم، موقع رفتن گفت: دستش خوب کار نمی‌کند و نمی‌تواند تار را در دست بگیرد، به همین دلیل از من خواست که یکی از سه‌تارهایم را که معمولاً سبک‌تر از تار است به او بدهم تا با خود ببرد و به جای تار بزند، من هم بلافاصله یکی از سه‌تارهایم را که از ترکیه برایم آورده بودند، آوردم و تقدیمش کردم و دیگر خبری از او نداشتم، تا روزی که با تلفن به وسیله آقای فریدون ناصری در رادیو ایران از مرگ او باخبر شدم و حقیقت را بخواهید از شنیدن این خبر، و از اینکه دوست نازنینی را از دست دادم خیلی غمگین شدم.

#### فریدون ناصری

درباره مرحوم لطف‌الله مجد و خصوصیات سازش سخن بسیار است که در این مختصر نمی‌گنجد. با این حال باید یادآور شد که بر خلاف بسیاری نظریات و گفته‌ها لطف‌الله مجد هنرمندی خودساخته بود. او بدون معلم و بدون راهنمای مستقیم ساز زدن را آغاز کرد و به پایهای رسید که همگان می‌دانند.

برای تشریح قدرت لطف‌الله مجد و به طور کلی نوآوری و نبوغش در نوازندگی، همین بس که وقتی پس از یک دوره بیماری مجدداً به رادیو ایران بازگشت، شورای موسیقی خواست که در میزان دست‌مزد او تجدید نظر بشود. در آن زمان خودبه‌خود این صحبت پیش آمد که لطف‌الله مجد را با چه کسی باید سنجید؟ آقای علی تجویدی، هنرمند خوب و ارزنده که سالها عضویت شورای موسیقی را داشتند و در آن جلسه نیز بودند، گفتند که «باید دیگران را با مجد سنجید.» در چنین شرایطی است که ارزش و دست‌مزد مجد به‌خوبی روشن خواهد شد. آری تجویدی سخنی به حق گفته بود. چرا که بسیاری از نوازندگان امروزی هر یک به طریقی تحت تأثیر نوازندگی لطف‌الله مجد بودند و نوازندگی مجد آن قدر جالب و دل‌نشین و پرمحتوا بود که مرحوم روح‌الله خالقی در کنسرت‌های انجمن موسیقی ملی، بارها و بارها مجد را به عنوان تکنواز انتخاب کرد و به طور کلی نشان داد

که به ساز مجد علاقه‌ای خاص دارد.

گفتم که مجد هنرمندی بود خودساخته، معذالک (و بنابر آنچه که تاکنون می‌دانیم) او پسرعمویی داشته که دستی در نواختن تار داشت و گویا مرحوم لطف‌الله مجد با شنیدن ساز پسرعمو و در نتیجه مجالست دائم با وی، چنان سر ذوق می‌آید که بدون راهنمایی هیچ کس، خود ساز به دست می‌گیرد و بعد از مدتی نوازندگی به مقام و مرتبه‌ای می‌رسد که در ردیف بهترین تکنوازان ما قرار می‌گیرد.

لطف‌الله مجد گرچه استاد نداشت ولی از نخستین روزهایی که رسماً دست به نوازندگی زد، با تمامی استادان خوب گذشته و حال حشر و نشر پیدا کرد. او یار غار و دوست بسیار صمیمی ابوالحسن خان صبا، حسین یاحقی و مرتضی خان محجوبی بود و با دیگر هنرمندان نیز مجالست دائم داشت و به این ترتیب بود که ساز او هر روز و هر ساعت پر عمق و محتوا می‌شد. او دقیقاً از راه گوش می‌آموخت و هیچ نکته جالبی از چشم تیزبین و گوش شنوای او دور نمی‌ماند. مجد به طور کلی در نواختن تار دارای سبکی خاص بود. سبکی که بعدها توانست بسیاری از نوازندگان را تحت تأثیر خود قرار دهد. از سوی دیگر مجد که گوش شنوایی داشت خود به طریقی تحت تأثیر مرحوم عبدالحسین شهنزاری قرار گرفت. اما آنچه که خود به این سبک و روش اضافه کرد مسئله‌ای در خور تعمق بود که باید در موقع مناسب به آن پرداخت.

#### نواب صفا:

لطف‌الله مجد هنرمند آزاده وطن درگذشت و هیچ کس را خبر نشد. مجد از هنرمندانی بود که جایش در جمع هنرمندان این ملک خالی خواهد ماند و یادش در تاریخ موسیقی وطن ما جاویدان خواهد بود. من لطف‌الله مجد را از ۳۲ سال پیش می‌شناختم و سرآغاز این آشنایی پیش از اینکه با خود او باشد، با هنر او بود. در سال ۱۳۲۷ در مراسمی شرکت کرده بودم که در تالار فرهنگ تهران برگزار شد و لطف‌الله مجد در آن مراسم ساز تنها می‌زد. خوب به یاد دارم که او آن روز در سه‌گاه می‌نواخت و هرگز فراموش نمی‌کنم که در آن دقیق شاهد چه ظرافتها و شگفتیها در نواختنش شدم.

آن روزها لطف‌الله مجد در اوج قدرت و اوج جوانی بود. در نواختن تار سبکی مخصوص به خود داشت. با تار حرف می‌زد، سخن می‌گفت و راز و نیاز می‌کرد. او علاوه بر احاطه کامل به ردیفهای موسیقی در نواختن نیز شیوه‌ای خاص داشت و این ویژگی در نواختن در مضراب و در حرکت سریع انگشتهایش بر روی پرده‌های تار تجلی کامل داشت.

صدای ساز لطف‌الله مجد در حقیقت سخن دل بود، سخن عشق

بود و سخن شور و اشتیاق بود و به همین دلیل نیز وقتی طنین می‌انداخت بی‌فاصله بر دل می‌نشست و شنونده را سرشار لذت و حیرت می‌کرد. به دنبال این آشنایی بعدها با لطف‌الله مجد در انجمن موسیقی ملی آشناتر شدم که به همت روح‌الله خالقی و عده‌ای از هنردوستان در خیابان هدایت تشکیل شده بود، کم‌کم، این آشنایی به یک دوستی عمیق و ریشه‌دار مبدل شد.



او کارمند دولت بود و مثل بیشتر کارمندان پاک و درستکار، سالیهای زیادی گرفتار سرگردانی بود. او مردی بود خانواده‌دوست و همه وجودش وقف خانواده‌اش بود. ولی افسوس که با حقوق کارمندی امکان نیافت که آسایش خانواده‌اش را آن چنان که می‌خواست و آرزو داشت تأمین کند. از طرف دیگر چنان سرشار از مناعت طبع و بزرگواری بود که هرگز نمی‌خواست و نخواست از طریق هنرش ارتزاق کند. لطف‌الله مجد روزگاری هم برای تأمین معیشت به عنوان «ذی‌حساب» اداره راه سیستان و بلوچستان به زاهدان رفت و بعد به کرمان آمد. پیوسته کار کرد تا شرافت کارمند بودنش را حفظ کند و زندگی‌اش را از «درآمدی» بچرخاند. همیشه به هنرش نیز عشق داشت و در همه سالهای عمرش دمی از نواختن تار غافل نماند و چنان می‌نواخت که دلها را می‌لرزاند.

چهار مضرابه‌های لطف‌الله مجد همه بی‌نظیر بودند. زمانی که من برنامه «کاروانی از شعر» را ابداع کرده بودم، او برای این برنامه یک سلسله چهار مضراب نواخته بود که بی‌گمان ارزش بسیار داشتند و ای کاش که این نوارها هنوز هم در آرشیو رادیو ایران موجود باشند و پاک نشده باشند.

لطف‌الله مجد آهنگ هم ساخته است و یکی از معروف‌ترین آهنگهایش آهنگی است که شعر آن را شادروان «رهی معیری» سروده و «دلکش» و «هنان» آن را خوانده‌اند.

لطف‌الله مجد علاوه بر تکنوازی، چندین سال با ارکسترهای بزرگ رادیو همکاری کرد. او جزء معدود نوازندگانی بود که «نت» هم می‌دانست. در ارکسترهای بزرگ رادیو و در کنار هنرمندان بزرگی چون ابوالحسن صبا، مرتضی محجوبی، حسین یاحقی، حسین تهرانی، لطف‌الله مجد تنها نوازنده تار بود که در ارکستر حضور داشت و نواختن تار تنها، در ارکستر را بر عهده می‌گرفت.

من از دوستان یک‌دل و یک‌جهت او بودم و مرگش برایم بسیار ناگوار است و یقین دارم، تا روزی که خودم زنده هستم، مرگ مجد را فراموش نخواهم کرد.

مرگ او را باید به خانواده‌اش و به همه هنرشناسان، هنرمندان و دوستان از صمیم قلب تسلیت گفت.

■ شبها وقتی که همه به خواب می‌رفتند، آهسته برمی‌خاست و تار در هم‌شکسته‌های را که از روزگار قدیم در خانه آنها به یادگار مانده بود برمی‌داشت، چون جان در آغوش می‌گرفت و به خیال خود به پندار کودکانه خویش آن را به نوا در می‌آورد و به مدد ساز شکسته، خواسته‌های کودکانه خود را که از بیم پدر سخت‌گیر و مادر تندخو یاری افشاه آن را نداشت، در فضا منعکس می‌ساخت. مدت‌ها کار این پسرک گریزه، نغمه‌سرایی در پنهانی بود.

درس و مدرسه را به چیزی نمی‌گرفت و آرزویی جز نواختن تار نداشت. تمام زندگی‌اش در این کاسه میان‌تهی و در این سیمه‌های لرزان خلاصه شده بود. آرزو می‌کرد، یکه و تنها در گوشه‌های دورافتاده به سر برد و با ساز خود راز دل گوید و از زخمه‌های دلنشین آن آرام جان یابد. ولی پدر و مادرش آرزوی دیگری داشتند. می‌خواستند پسرشان دوره ابتدایی را به پایان برساند. آن‌گاه او را به دبیرستان فرستند و پس از آنکه تحصیلات فرزندشان در متوسطه پایان پذیرفت، به دانشکده‌ای روانه‌اش کنند و خلاصه یک جوان درس خوانده و تحصیل کرده‌ای به جامعه عرضه بدارند.

اما «مجد» تمنیاتی غیر از این داشت. می‌خواست سازش سوزی پیدا کند. دردهای خود را از خلال سیمه‌های تار به دلها بنشانند و به یاری نواهای سحرآمیز، دلهای ریمیده را به جانب خود کشند. اگر روزی خواست انتقام ناکامیهای خود را از طبیعت بگیرد به مدد این چند سیم لرزان در دلهای شاد غمی پنهانی اندازد و آنان را چون خود افسرده و ملول گرداند و اگر روزی شادکام بود، با نوا می‌فرح خویش در دلها شادی افکند و غمها را از قلبها بزدايد.

مجد می‌خواست چنین شود و کسانش می‌خواستند چنان باشد. سرانجام اصرار مجد در این راه کار خود را کرد و مخالفان را موافق ساخت. روزی پدرش که از ماجرای نوازندگی او باخبر شده بود فرزند را پیش خود برد و گفت: «اگر در امتحانات آخر سال قبول شدی به تو اجازه خواهم بدهم که در تعطیلات تابستان مشق تار کنی و اگر رفوزه شدی برای ابد تو را از نواختن محروم خواهم ساخت.»

مجد که شیفته ساز و دلدادۀ تار بود، این شرط را پذیرفت. در آن سال با کوشش بسیار درس خواند، ولی نوازندگی در دل شبها را هم از یاد نبرد، تا آنکه آخر سال قبول شد و پدر وفادار هم به شرط خود عمل کرد و به او اجازه داد تا در تعطیلات تابستان تار ببرد و در این سال ۱۳۰۸ بود و مجد در آن ایام یازده سالگی نداشت.

اما حقیقی که نسبت به نوازندگی او خردسالی او را در خود گرفته بود بر نمی‌پیشرفت این هنر آماده‌اش می‌ساخت. از آن روز مجد با خیال خود به تربیت ذوق خود پرداخت. هر جا صدای سازی می‌شنید، به سر بر می‌آورد و با نوا می‌نواخت. هر جا صدای خوش نداشت، با اینهمه رسمیت جویندگان هنر به نزد استاد می‌روند، تاریزه کاریهای استاد را از نزدیک می‌آموزند، مجد برای رسیدن به مطلوب خود، راهبری

اختیار نکرد و راهنمای او در این راه تنها ذوق خوش و استعداد فراوان وی بود. از آن زمان تاکنون، که مدت بیست و هشت سال می‌گذرد، مجد با این دلدادۀ آشناست. بی‌اینکه از او رنجشی یافته و یا با آن قهر کند. بلکه روزبه‌روز دوستی این دو یار دیرین استوارتر می‌شود و عشقشان به یکدیگر افزون‌تر می‌گردد. مجد که امروز بی‌تردید از استادان مسلم تار است، با اینکه استاد ندیده و رنج شاگردی کمتر تحصیل کرده است آن قدر دلنشین و پرشور و باجذبه تار می‌نوازد که کمتر استادی بتواند با او در این راه برابری کند. سازش با اینکه وحشی است، با هر بیگانه‌ای زود آشنا می‌شود. گرم و محفل‌آراست. زخمه‌های روح‌پرور او به دل‌های ریمیده آرامشی می‌بخشد و درمان شفابخش هر صاحب‌دلی است. این گویای خموش هر جا که به نوا در آید، با خود یک دنیا شور و احساس و صفا و دلدادگی به همراه می‌آورد و در هر کجا سوزی سراغ کند، در آنجا شوری بر پا خواهد ساخت. چه بسا اتفاق افتاده که شنوندگان را بر بال‌های خیال‌پرور خود نشانده به آسمانها نزد کزوبیان برده است و گاه دوستی‌ای را افزون‌تر نموده و زمانی غم را دو چندان ساخته است.

ساز مجد برخی اوقات می‌خنداند و زمانی به گریه می‌افکند. سخنور نیست ولی با هر سخنگویی دمسازی می‌کند و هنر او را نمایان‌تر می‌سازد. من نمی‌دانم در این پنجه‌های سحر چه رازی نهفته است که هر شوریده‌ای را شوریده‌تر می‌سازد. اینها هنرهایی است که از تار مجد سرچشمه می‌گیرد و به تار مجد پایان می‌یابد.

این ساز با همه افسونگریها که دارد، بازاری و مبتذل نیست. در همه جا آن را نمی‌توان شنید یا در برنامه جالب و روح‌پرور گلها و یا در مجالس دوستان از آن بهره برد. چرا؟ برای آنکه صاحب نوا نمی‌خواهد از هنر خود به سود خویش استفاده برد. مجد می‌کوشد سازش هر جایی نباشد و تا کنون نیز چنین بوده است. چه بسا روزها که این هنرمند باذوق کیسه‌اش تهی بوده با این همه همت مردانه‌اش اجازه نداده که از نغمه تار آن را بر ساز و نوا سازد و چه بسا شبها که به حسرت نان و خورشی به خواب رفته و دامن ساز را آلوده نساخته است.

مجد اکنون جز ساز، یک دلخوشی دیگر هم دارد و آن همسری مهربان و پنج فرزند اوست که هر وقت از کج‌روی زمانه افسرده می‌گردد، به دامان آنان پناه می‌برد و در کنار این دلدادگان غم‌روزگار را به باد فراموشی سپرده، تسلائی خاطری پیدا می‌کند. مجد در میان آهنگهایی که ساخته به دو آهنگ خود بیشتر می‌نازد و آن همایونی به نام «امید دل» است که شعر آن را آقای مؤید ثابتي گفته و روح‌بخش آن را خوانده است. دیگری سوز هجران است در سه‌گانه که شعر آن را آقای ابوالحسن ورزی گفته و دلکش و بنان آن را خوانده‌اند. جز اینها مجد آهنگهای دیگری ساخته که همه مورد پسند مشکل‌پسندان واقع شده است. زندگانی مجد از اینها که نوشتیم بیرون نیست. اوست و تارش، اوست و بچه‌هایش و اوست و هنرش.

بنده از شنیدن تار آقای مجد همیشه لذت می‌بردم  
ایشان هنرمندی صاحب سلیقه بود

استاد جلیل شهناز

سالهای ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ در انجمن موسیقی ملی که به همت روح‌الله خالقی تشکیل شده بود کنسرت‌هایی برگزار می‌شد که اکثر هنردوستان در این کنسرت‌ها شرکت می‌کردند. عوامل اصلی این کنسرت‌ها جز خالقی، رهبر ارکستر -، بنان، مهدی خالدی، حسین تهرانی، وزیری تبار و لطف‌الله مجد بودند. مجد، جوان و پرشور با پنجه سحرانگیزش تهران را تسخیر کرده بود. پس از یک دوران فترت که دیگر کسی به تار التفاتی نداشت مجد و جلیل شهناز آمدند تا یک بار دیگر این ساز اصیل ایرانی را به مردم بشناسانند.

سبک خاص مجد در نواختن تار با سبک‌هایی که پیش از او متداول بود تفاوت زیادی داشت. او تار زدن را در خانه‌اش و بدون حضور استاد یاد گرفته بود. مثل بیشتر کسانی که در سالهای پیش از رژیم پهلوی و حتی اوایل آن دوران زیر فشار افکار مخالف خانواده و مخصوصاً پدر و مادر قرار داشتند؛ مجد نیز نواختن تار را با مشقت و سختی آغاز کرد و این استقامت و پایداری، مرد جوان را، که در آمل متولد شده بود، در پایتخت و در میان رقیبان سرسخت و مشهور زمان بلندآوازه ساخت. مجد را غالباً در خیابان لاله‌زار و استانبول می‌دیدم که با لباسهای شیک و تمیز قدم می‌زند. گاه همراه رهی معیری و گاهی دمخور رضا محجوبی و ابوالحسن ورزی و نواب صفا بود. وقتی نواب صفا شاعر و

ترانه‌سرای معروف از کرمانشاه به تهران آمد و به همکاری با هیئت تحریریه روزنامه فکاهی توفیق پرداخت، من سردبیر توفیق بودم. یک روز جمعه، در خیابان لاله‌زار، من و صفا با مهدی خالدی و علی زاهدی و لطف‌الله مجد روبه‌رو شدیم. آنها قصد داشتند به اتفاق دلکش به خانه یکی از تجار معروف در «دزاشیب» بروند و از من هم دعوت کردند، ولی من عذر و بهانه‌ای آوردم و جدا شدم. هنوز چند قدمی دور نشده بودم که دیدم علی زاهدی و یک مرد میان‌سال به دنبال من می‌دوند. آن مرد میان‌سال، همان میزبانی بود که خالدی و دوستانش را دعوت کرده بود و حالا با اصرار زیاد از من می‌خواست که مهمانش باشم. یادم می‌آید که بیش از همه، اصرار نواب صفا و لطف‌الله مجد مرا واداشت تا به این دعوت جواب مثبت بدهم. همگی با هم به خانه آن شخص رفتیم. یکی دو نفر دیگر از هنرمندان مثل «جلیل شهناز» هم آنجا بودند با گروهی از دوستان و همشهریان صاحب‌خانه که از اهالی اصفهان بود. در آن ظهر گرم که هوای خنک شمیران آن را شکسته بود با ساز خالدی و مجد و جلیل شهناز حالی کردیم. دلکش که کمی دیرتر آمده بود حدود ساعت ده شب رفت ولی ما تا فردا صبح بیدار ماندیم و فردا من و نواب صفا و مجد به حمام عمومی رفتیم و چرتی زدیم و باز تا غروب با هم بودیم و شب هم در مغازه‌ای واقع در چهارراه



پوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رساله جامعه‌شناسی

# حسین طاهر از لطف‌الله مجد

پرویز خطیبی

سید علی که متعلق به یک مرد یونانی بود نشستیم و به اصطلاح گپ زدیم. حالا دیگر من و مجد با هم نزدیک تر شده بودیم. او کارمند دخانیات بود ولی به کارش رغبتی نشان نمی داد. دلش می خواست به سازش و به دوستانش و به زندگی مورد علاقه اش بپردازد. آخر شغل دولتی برای هنرمندان مثل قفسی است که برای پرندگان می سازند. روح بزرگ و آزاده یک خواننده یا نوازنده، مشتاق فضای بیکران است نه محدوده قفس.

بعضی روزها که ما به خانه خالدی و زاهدی می رفتیم، مجد هم می آمد. در اینجا همکاری شاعر و آهنگساز نتایج خوبی به بار می آورد. قشنگ ترین ترانه های خالدی و نواب صفا ترانه هایی است که در یک روز و با مشورت و همکاری این دو نفر و یا دیگران ساخته شده. ترانه هایی چون: دلی دارم که درمان نمی بیند - سری دارم که سامان نمی بیند و یا ما را ز چه پابند جنون کردی و رفتی... و غیره. لطف الله مجد دو آهنگ جالب و شنیدنی دارد که نواب صفا بر روی این آهنگها شعر گذاشته است، ترانه های: شد دلم خون ز درد جدایی و دور از رخ تابانش با صدای دلکش.

در سال ۱۳۲۸ هنگامی که من آغاز سال دومین روزنامه حاجی بابا را جشن گرفته بودم، اکثر هنرمندان نامدار آن زمان داوطلبانه در این جشن شرکت کردند که یکی از آنها مجد و دیگری داریوش رفیعی بود. مجد در سالهای آخر زندگی، زجرهای زیادی را متحمل شد. پسر جوانش به علت بیماری روانی مدتها در بیمارستان بستری بود و پس از بهبودی نسبی به خانه برگشت و از پدرش خواست تا با او در تکمیل اختراعش کمک کند. «اختراع» او یک موتور جدید اتومبیل بود که بدون بنزین و فقط با آب حرکت می کرد. مجد کوشید تا به فرزندش پوچ بودن این قضیه را بقبولاند ولی پسر جوان زیر بار نرفت. ناچار طبقه دوم را خالی کردند و در اختیار همایون گذاشتند و او با پولی که پدرش قرض کرده بود مقداری لوازم خرید و شروع به کار کرد. روزها و روزها صدای حرکت موتور و نصب و اوراق کردن قسمتهای حساس آن، خواب راحت را از اهالی خانه سلب کرده بود. سرانجام، پس از شش ماه پسر جوان دریافت که این پروژه به نتیجه مثبت نخواهد رسید. آن وقت از پدرش خواست که او را برای ادامه تحصیلات به اروپا بفرستد. این بار هم مجد فداکاری کرده و با دست خالی وسایل حرکت همایون را فراهم آورد و او را به پاریس فرستاد.

در همین گیر و دار یک روز مجد به خونریزی مثانه دچار شد. معاینه های بعدی نشان داد که مبتلا به سرطان مثانه شده است. بلافاصله با همت دوستانش در رادیو، ترتیب مسافرت او به آمریکا داده شد و او به نیویورک سفر کرد. پس از یک دوره آزمایشات و دریافت سفارشات پزشکی و داروهای لازم، مجد، علیل و ناتوان به تهران بازگشت. آن روزها من آماده سفر بودم و می خواستم به آمریکا بروم. در باغ اداره رادیو او را دیدم که پریشان حال و عصبانی بود. پرسیدم چه شده است؟ گفت: روزنامه کیهان را خواندی؟ نوشته است که همایون مجد در پاریس با یک اسلحه بیگانه اقدام به هواپیمارایی کرده و دستگیر شده است.

گفتم: تنها راه چاره فرستادن پرونده پزشکی او به فرانسه است. وقتی مقامات قضایی این پرونده را ببینند متوجه خواهند شد که همایون سابقه بیماری روحی دارد و آزادش خواهند کرد. خوشبختانه اقدام سریع مجد و کمکهای مؤثر دوستانش در رادیو و وزارت خارجه باعث شد تا همایون راه، پس از یک هفته، آزاد کنند. لطف الله مجد این نوازنده پراحساس و دل شکسته، هرگز از چنگ آن بیماری نجات پیدا نکرد و در آذرماه سال ۱۳۵۷ یکی دو ماه پیش از انقلاب، پس از بازگشت از سفر دوم به آمریکا، در سن ۶۰ سالگی درگذشت.



### دکتر ای - کلمبیا (امریکا)

بنیان بیانی گرم و روشن داشت. روایتگر و شوخ طبع و قصه پرداز بود. حکایت هایش غالباً از «ظنیرسازی» و تقلید چاشنی می گرفت. با گوش استثنایی و تیزی که داشت، لهجه های محلی ایران، خاصه لهجه برخی اقلیتهای مذهبی را به استادی کم نظیری تقلید می کرد و قصه های خود را با آنها گرمی می بخشید. به کمک همین گوش تیز و حافظه توانا، آهنگهای ارمنی و ترکی قفقازی و عربی و هندی و آهنگهای محلی و شبانی همچنین برخی نغمه های فرنگی را نیز به استادی می خواند. وقتی مرکب خوانی می کرد و از دستگاہی به دستگاہی می رفت و باز می گشت فقط استادیانی مثل مجد و محجوبی، درست از عهده همراهی با او برمی آمدند. غالباً می دیدم که نوازنده را با حرکات دست و اشارات چهره هدایت می کند. استاد مسلم ردیف بود. با صبا دوستی داشت و از سبک نواختن او تا حدی اثر گرفته بود و از او غالباً نقل می کرد. در ایامی که من از دیدار او بهره مند می شدم، کسی بهتر از لطف الله مجد او را همراهی نمی کرد. مجد پنجه ای شیرین و پخته و شمرده داشت. از تارش نغمه هایی رقصان و سبک برمی خاست. زخمه هایش مثل حباب ترد و سبک بود و طنینش مدتی در گوش می پیچید. در قطعه های ضربی مضراب ریز و نرمش زنده و پرنشاط و شورانگیز بود. به آواز که می رسید مضرازش سنگین و صمیمی و تأمل انگیز می شد و شنونده را به دنبال غزل می برد و اندیشه عاشقان و عوالم عارفان را به خاطر می آورد. هر زخمه ای را فرصت می داد که طنین خود را طی کند و بر دل بنشیند. ارتعاش ظریف انگشتانش بر پرده های تار، ضربه های او را عمق می بخشید و گویا می کرد. هیچ وقت شلوغ و درهم نمی زد. با بنان جفتی کامل بودند.

تابستان در مهتابی خانه ما نشسته بودیم. مجد با آنکه سن زیادی نداشت در نتیجه ابتلاات زندگی فرسوده شده بود و با مشکلات عصبی دست به گریبان بود. تار را برداشت که چیزی بزند تا بنان گرم بشود و بخواند. اما، از نغمه ای که از تار بر می خاست خشنود نبود. دستش درست به اختیار او نمی رفت. چند بار از سر گرفت، ولی، به ناقص خرسند نمی شد. آخر به جان آمد و در حمله ای از خشم و نومیدی، با ضربه های سنگین سیم تار را پاره کرد و تار را به گوشه ای پرتاب نمود. در چهره او امید و برافروختن اش، نفرین به بخت خواننده می شد. بعد از آن شب من دیگر تار مجد را جز در نوار نشنیدم. او چند سال بعد در گذشت و جهان هنر از وجودش محروم ماند. سالها پیش از آن در تهران در مجلسی از دوستان، شاهد صحنه مشابهی از فریدون توللی بودم و آنچه او با سه تار خود کرد، یادشان همه به خیر باد.

عصر یکی از روزهای تابستان ۱۳۲۴ خورشیدی بود، حیاط خانه را طبق معمول آن زمان، آب‌پاشی کرده بودند و من به برنامه رادیو تهران گفتم می‌دادم.

در آن سالها، فرستنده یکصد کیلوواتی رادیو ایران ایجاد شده بود و آن روز ظاهراً برای نخستین بار رادیو مراسمی را که در تالار فرهنگ برگزار می‌شد، مستقیماً پخش می‌کرد.

گوینده، در آغاز مراسم اعلام کرد که آقای لطف‌الله مجد قطعاتی را با تار، در دستگاه سه‌گانه می‌نوازند. با نام مجد آشنایی داشتم ولی ساز تنهای او را برای بار نخست می‌شنیدم.

در آن روز این هنرمند مدت یک ربع ساعت به هنرنمایی پرداخت. ارکستری وجود نداشت و شاید این برای نخستین و آخرین بار بود که هنرمندی با تکنوازی آغازگر مراسمی رسمی بود.

بدون ترهید، نوازندگی آن روز مجد یک شاهکار هنری بود. در مدت یک ربع ساعت، در سکوتی مطلق چنان هنرنمایی کرد که گویی پنجه‌های سحرآمیز و مضرابهای شگفت‌انگیز او، نفس‌ها را در سینه‌ها حبس کرده بود؛ زیرا بعد از اتمام برنامه‌اش سالن به لرزه درآمد و حاضران با کف زدنهای متوالی، صمیمانه‌ترین احساسات خود را نشان کردند.

تا امروز، قدرت هنری‌اش را، که در تالار فرهنگ به نمایش گذاشت، فراموش نکرده‌ام و بعد از اینکه با هم دوستی یک‌دله شدیم، هر وقت، هنرنمایی بی‌مانندش را یادآور می‌شدم، خود او نیز می‌گفت: « صفا، یادته آن روز چه کردم؟ »

بی‌مناسبت نیست، در اینجا یاد می‌دهم از مرحوم فراهانی بکنیم که تا پایان خدماتش، ظاهراً، نظارت بر پخش مستقیم مراسم گوناگون رادیو در زیر نظر او انجام می‌شد و ریاست فرستنده یا بی‌سیم پهلوی نیز از آغاز تأسیس تا سالها، با مرحوم مهندس حسین زاهدی از مردان شریف روزگار بود، یاد هر دو نفر را گرامی می‌داریم.

آغاز دوستی با لطف‌الله مجد از سال ۱۳۲۶ که اشهر آهنگهای خالدی را می‌سازم با مجد نیز دوست شدم و این دوستی تا پایان عمر او ادامه داشت.

آغاز دوستی با لطف‌الله مجد از سال ۱۳۲۶ که اشهر آهنگهای خالدی را می‌سازم با مجد نیز دوست شدم و این دوستی تا پایان عمر او ادامه داشت.

آغاز دوستی با لطف‌الله مجد از سال ۱۳۲۶ که اشهر آهنگهای خالدی را می‌سازم با مجد نیز دوست شدم و این دوستی تا پایان عمر او ادامه داشت.

آغاز دوستی با لطف‌الله مجد از سال ۱۳۲۶ که اشهر آهنگهای خالدی را می‌سازم با مجد نیز دوست شدم و این دوستی تا پایان عمر او ادامه داشت.

آغاز دوستی با لطف‌الله مجد از سال ۱۳۲۶ که اشهر آهنگهای خالدی را می‌سازم با مجد نیز دوست شدم و این دوستی تا پایان عمر او ادامه داشت.

آغاز دوستی با لطف‌الله مجد از سال ۱۳۲۶ که اشهر آهنگهای خالدی را می‌سازم با مجد نیز دوست شدم و این دوستی تا پایان عمر او ادامه داشت.

آغاز دوستی با لطف‌الله مجد از سال ۱۳۲۶ که اشهر آهنگهای خالدی را می‌سازم با مجد نیز دوست شدم و این دوستی تا پایان عمر او ادامه داشت.

آغاز دوستی با لطف‌الله مجد از سال ۱۳۲۶ که اشهر آهنگهای خالدی را می‌سازم با مجد نیز دوست شدم و این دوستی تا پایان عمر او ادامه داشت.

آغاز دوستی با لطف‌الله مجد از سال ۱۳۲۶ که اشهر آهنگهای خالدی را می‌سازم با مجد نیز دوست شدم و این دوستی تا پایان عمر او ادامه داشت.

مجد در آن سالها عضویت اداره کل دخانیات را داشت و اکثر روزها نزدیک ظهر به محل معاملات ملکی زاهدی در اوایل خیابان لاله‌زار می‌آمد.

تا سال ۱۳۲۹ که به خرمشهر نرفته بودم، بیشتر روزهای هفته را با هم بودیم. مجد در آن سالها، یکی از نوازندگان بنام رادیو بود و تکنوازی‌اش، مشتاقان بسیار داشت. از سال ۱۳۲۳ با انجمن موسیقی ملی که تازه به همت خالقی تشکیل شده بود، همکاری می‌کرد، به تدریج با خواندن نت آشنا شده بود و با ارکستری که در آن خالدی، حسین تهرانی و علی زاهدی شرکت داشتند، تکنوازی می‌کرد و به طور کلی بهترین نوازنده تار، هم در انجمن موسیقی و هم رادیو به شمار می‌آمد.

نخستین همکاری مجد با من در رادیو در سال ۱۳۲۷ در رادیو، هفته‌ای یکبار عصرها، به مدت یک ربع ساعت، قطعاتی را از بزرگان شعر و ادب، مانند مولوی و سعدی، و گاه از شاعران معاصر، مانند پروین اعتصامی، برمی‌گزیدم و خودم اجرا می‌کردم. در انتخاب این آثار حسین قلی مستعان، رئیس رادیو، راهنمایی‌ام می‌کرد و طرز اجرا و فن بیان این گونه آثار را از ایشان آموختم و یک روز پیش از اجرا، آثاری مانند عشق و مستی سعدی یا مومیایی پروین اعتصامی را نزد او می‌خواندم و

نخستین همکاری مجد با من در رادیو در سال ۱۳۲۷ در رادیو، هفته‌ای یکبار عصرها، به مدت یک ربع ساعت، قطعاتی را از بزرگان شعر و ادب، مانند مولوی و سعدی، و گاه از شاعران معاصر، مانند پروین اعتصامی، برمی‌گزیدم و خودم اجرا می‌کردم. در انتخاب این آثار حسین قلی مستعان، رئیس رادیو، راهنمایی‌ام می‌کرد و طرز اجرا و فن بیان این گونه آثار را از ایشان آموختم و یک روز پیش از اجرا، آثاری مانند عشق و مستی سعدی یا مومیایی پروین اعتصامی را نزد او می‌خواندم و

نخستین همکاری مجد با من در رادیو در سال ۱۳۲۷ در رادیو، هفته‌ای یکبار عصرها، به مدت یک ربع ساعت، قطعاتی را از بزرگان شعر و ادب، مانند مولوی و سعدی، و گاه از شاعران معاصر، مانند پروین اعتصامی، برمی‌گزیدم و خودم اجرا می‌کردم. در انتخاب این آثار حسین قلی مستعان، رئیس رادیو، راهنمایی‌ام می‌کرد و طرز اجرا و فن بیان این گونه آثار را از ایشان آموختم و یک روز پیش از اجرا، آثاری مانند عشق و مستی سعدی یا مومیایی پروین اعتصامی را نزد او می‌خواندم و

نخستین همکاری مجد با من در رادیو در سال ۱۳۲۷ در رادیو، هفته‌ای یکبار عصرها، به مدت یک ربع ساعت، قطعاتی را از بزرگان شعر و ادب، مانند مولوی و سعدی، و گاه از شاعران معاصر، مانند پروین اعتصامی، برمی‌گزیدم و خودم اجرا می‌کردم. در انتخاب این آثار حسین قلی مستعان، رئیس رادیو، راهنمایی‌ام می‌کرد و طرز اجرا و فن بیان این گونه آثار را از ایشان آموختم و یک روز پیش از اجرا، آثاری مانند عشق و مستی سعدی یا مومیایی پروین اعتصامی را نزد او می‌خواندم و

نخستین همکاری مجد با من در رادیو در سال ۱۳۲۷ در رادیو، هفته‌ای یکبار عصرها، به مدت یک ربع ساعت، قطعاتی را از بزرگان شعر و ادب، مانند مولوی و سعدی، و گاه از شاعران معاصر، مانند پروین اعتصامی، برمی‌گزیدم و خودم اجرا می‌کردم. در انتخاب این آثار حسین قلی مستعان، رئیس رادیو، راهنمایی‌ام می‌کرد و طرز اجرا و فن بیان این گونه آثار را از ایشان آموختم و یک روز پیش از اجرا، آثاری مانند عشق و مستی سعدی یا مومیایی پروین اعتصامی را نزد او می‌خواندم و

نخستین همکاری مجد با من در رادیو در سال ۱۳۲۷ در رادیو، هفته‌ای یکبار عصرها، به مدت یک ربع ساعت، قطعاتی را از بزرگان شعر و ادب، مانند مولوی و سعدی، و گاه از شاعران معاصر، مانند پروین اعتصامی، برمی‌گزیدم و خودم اجرا می‌کردم. در انتخاب این آثار حسین قلی مستعان، رئیس رادیو، راهنمایی‌ام می‌کرد و طرز اجرا و فن بیان این گونه آثار را از ایشان آموختم و یک روز پیش از اجرا، آثاری مانند عشق و مستی سعدی یا مومیایی پروین اعتصامی را نزد او می‌خواندم و

نخستین همکاری مجد با من در رادیو در سال ۱۳۲۷ در رادیو، هفته‌ای یکبار عصرها، به مدت یک ربع ساعت، قطعاتی را از بزرگان شعر و ادب، مانند مولوی و سعدی، و گاه از شاعران معاصر، مانند پروین اعتصامی، برمی‌گزیدم و خودم اجرا می‌کردم. در انتخاب این آثار حسین قلی مستعان، رئیس رادیو، راهنمایی‌ام می‌کرد و طرز اجرا و فن بیان این گونه آثار را از ایشان آموختم و یک روز پیش از اجرا، آثاری مانند عشق و مستی سعدی یا مومیایی پروین اعتصامی را نزد او می‌خواندم و

نخستین همکاری مجد با من در رادیو در سال ۱۳۲۷ در رادیو، هفته‌ای یکبار عصرها، به مدت یک ربع ساعت، قطعاتی را از بزرگان شعر و ادب، مانند مولوی و سعدی، و گاه از شاعران معاصر، مانند پروین اعتصامی، برمی‌گزیدم و خودم اجرا می‌کردم. در انتخاب این آثار حسین قلی مستعان، رئیس رادیو، راهنمایی‌ام می‌کرد و طرز اجرا و فن بیان این گونه آثار را از ایشان آموختم و یک روز پیش از اجرا، آثاری مانند عشق و مستی سعدی یا مومیایی پروین اعتصامی را نزد او می‌خواندم و

نخستین همکاری مجد با من در رادیو در سال ۱۳۲۷ در رادیو، هفته‌ای یکبار عصرها، به مدت یک ربع ساعت، قطعاتی را از بزرگان شعر و ادب، مانند مولوی و سعدی، و گاه از شاعران معاصر، مانند پروین اعتصامی، برمی‌گزیدم و خودم اجرا می‌کردم. در انتخاب این آثار حسین قلی مستعان، رئیس رادیو، راهنمایی‌ام می‌کرد و طرز اجرا و فن بیان این گونه آثار را از ایشان آموختم و یک روز پیش از اجرا، آثاری مانند عشق و مستی سعدی یا مومیایی پروین اعتصامی را نزد او می‌خواندم و

نخستین همکاری مجد با من در رادیو در سال ۱۳۲۷ در رادیو، هفته‌ای یکبار عصرها، به مدت یک ربع ساعت، قطعاتی را از بزرگان شعر و ادب، مانند مولوی و سعدی، و گاه از شاعران معاصر، مانند پروین اعتصامی، برمی‌گزیدم و خودم اجرا می‌کردم. در انتخاب این آثار حسین قلی مستعان، رئیس رادیو، راهنمایی‌ام می‌کرد و طرز اجرا و فن بیان این گونه آثار را از ایشان آموختم و یک روز پیش از اجرا، آثاری مانند عشق و مستی سعدی یا مومیایی پروین اعتصامی را نزد او می‌خواندم و

نخستین همکاری مجد با من در رادیو در سال ۱۳۲۷ در رادیو، هفته‌ای یکبار عصرها، به مدت یک ربع ساعت، قطعاتی را از بزرگان شعر و ادب، مانند مولوی و سعدی، و گاه از شاعران معاصر، مانند پروین اعتصامی، برمی‌گزیدم و خودم اجرا می‌کردم. در انتخاب این آثار حسین قلی مستعان، رئیس رادیو، راهنمایی‌ام می‌کرد و طرز اجرا و فن بیان این گونه آثار را از ایشان آموختم و یک روز پیش از اجرا، آثاری مانند عشق و مستی سعدی یا مومیایی پروین اعتصامی را نزد او می‌خواندم و

نخستین همکاری مجد با من در رادیو در سال ۱۳۲۷ در رادیو، هفته‌ای یکبار عصرها، به مدت یک ربع ساعت، قطعاتی را از بزرگان شعر و ادب، مانند مولوی و سعدی، و گاه از شاعران معاصر، مانند پروین اعتصامی، برمی‌گزیدم و خودم اجرا می‌کردم. در انتخاب این آثار حسین قلی مستعان، رئیس رادیو، راهنمایی‌ام می‌کرد و طرز اجرا و فن بیان این گونه آثار را از ایشان آموختم و یک روز پیش از اجرا، آثاری مانند عشق و مستی سعدی یا مومیایی پروین اعتصامی را نزد او می‌خواندم و

نخستین همکاری مجد با من در رادیو در سال ۱۳۲۷ در رادیو، هفته‌ای یکبار عصرها، به مدت یک ربع ساعت، قطعاتی را از بزرگان شعر و ادب، مانند مولوی و سعدی، و گاه از شاعران معاصر، مانند پروین اعتصامی، برمی‌گزیدم و خودم اجرا می‌کردم. در انتخاب این آثار حسین قلی مستعان، رئیس رادیو، راهنمایی‌ام می‌کرد و طرز اجرا و فن بیان این گونه آثار را از ایشان آموختم و یک روز پیش از اجرا، آثاری مانند عشق و مستی سعدی یا مومیایی پروین اعتصامی را نزد او می‌خواندم و

نخستین همکاری مجد با من در رادیو در سال ۱۳۲۷ در رادیو، هفته‌ای یکبار عصرها، به مدت یک ربع ساعت، قطعاتی را از بزرگان شعر و ادب، مانند مولوی و سعدی، و گاه از شاعران معاصر، مانند پروین اعتصامی، برمی‌گزیدم و خودم اجرا می‌کردم. در انتخاب این آثار حسین قلی مستعان، رئیس رادیو، راهنمایی‌ام می‌کرد و طرز اجرا و فن بیان این گونه آثار را از ایشان آموختم و یک روز پیش از اجرا، آثاری مانند عشق و مستی سعدی یا مومیایی پروین اعتصامی را نزد او می‌خواندم و

سیدمازندران  
کوشش کن از مجد و از مضراب مجد  
تا که کردی غرق در ریای او





نکات لازم را به من یاد می‌داد.

سالها بعد، که برنامه کاروان شعر و موسیقی را در رادیو ایران ابداع کردم، آموخته‌های خود را در اجرای شعر، به گویندگان این برنامه، یعنی خانم آذر پژوهش و داریوش نراقی منتقل می‌کردم و الحق هر دوی این گویندگان در خواندن آثار منظوم مهارت کاملی پیدا کرده بودند، تا آنجا که خانم پژوهش برای گویندگی اشعار به برنامه گلها راه یافت ولی در همان ایام داریوش نراقی برای ادامه تحصیل و مطالعه درباره شاهنامه فردوسی به پاریس رفت (این گوینده قبلاً با رادیو تهران همکاری می‌کرد). روزی به دلیلی، ضمن ابلاغی به خدمتش در رادیو تهران خاتمه داده بودند، او در جواب نوشته بود: «اگر خاتمه خدمت در رادیو تهران به معنی خدمت در رادیو ایران است، بسیار متشکرم.» این جواب زیرکانه، به قدری جالب بود که بعداً از گویندگان خود رادیو ایران شد!

باری هنگام اجرای برنامه‌های موصوف، مجد با من همکاری داشت و از همان سال هر وقت استاد کسائی نیز به تهران می‌آمد، مرا یاری می‌داد و گاهی آقای فریدون حافظی نیز در این برنامه شرکت می‌کرد.

از سال ۱۳۴۰ که برنامه کاروان شعر و موسیقی را با طرحی نو پایه‌ریزی کردم، از چهار مضربهای مجد، شهناز، شریف، پرویز یاحقی در هر ماه، هر یک چهار برنامه و هر برنامه به مدت پنج دقیقه ضبط می‌کردند.

علت انتخاب این چهار مضربها، زینت بخشیدن به اصل برنامه بود و متناسب بودن کوکها با آهنگها؛ به این معنا که گاه آهنگی را خواننده‌ای در راست کوک خوانده بود و چهار مضرب انتخابی در چپ کوک بود و برای اینکه شنونده متوجه این تفاوت نشود، قبل از چهار مضرب، گوینده چند بیت شعر می‌خواند و برای رفع این نقیصه به آقای معینیان پیشنهاد کردم که از تک‌نوازان ممتاز، چهار مضربهای متعددی در راست کوک و چپ کوک داشته باشیم که به موقع استفاده کنیم، پیشنهادم را پذیرفتند و برای هر پنج دقیقه مبلغ پنجاه تومان به تک‌نوازان پرداخت می‌شد و البته از تک‌نوازی آقایان کسائی، تجویدی، ورزنده، همایون خرم نیز بهره‌مند بودیم و در نتیجه این برنامه، سالهای متعددی، یکی از پرشنونده‌ترین برنامه‌های رادیو بود و شهرستانها هم برای خود از این گونه برنامه‌ها تنظیم می‌کردند.

#### سرود برای باشگاه پرسپولیس

برای انجام کاری از اصفهان به تهران آمده و در یکی از هتلها اقامت کرده بودم، روزی که عازم اصفهان بودم، هنگام حرکت، مجد ناگهان به کنار اتومبیلی که قصد حرکت داشت آمد و گفت: «کار لازمی با تو دارم.» گفتم می‌بینی که ما رهسپار اصفهان هستیم، اگر کارت ضرورت دارد، بیا به اصفهان! فردای آن روز مجد در حالی که تارش را هم با خود آورده بود، به منزل ما وارد شد. چون به زبان فرانسوی می‌توانست تکلم کند، به پیشنهاد پزشکان، تصمیم داشت برای علاج به فرانسه برود و طبیعی بود که پرداخت مخارج سنگین این قبیل معالجه‌ها و جراحیها از عهده افرادی مانند من یا مجد بر نمی‌آمد و برایم اسباب حیرت است که چگونه وزارت اطلاعات و تشکیلات رادیو، برای علاج این هنرمند بی‌مانند، یا تغافل کرده بود، یا تجاهل، و او از دوستانش یاری خواسته بود و یا خود آنان، به یاری استاد برخاسته بودند.

به هر حال مجد پس از ورود به خانه ما اظهار داشت: آقای علی عبده حاضر شده مخارج معالجه من را در فرانسه بپردازد، به شرط اینکه سرودی برای باشگاه پرسپولیس بسازم و آمدن من به اصفهان به خاطر این است که اشعار سرودی را که آهنگش را ساخته‌ام برای من بسازی.

در دل بی‌نهایت متأثر شدم که حکومت، چه پولهای بیهوده‌ای خرج می‌کند، یا عده‌ای بی‌وطن و دزد، چگونه ثروت مملکت را به یغما می‌برند، ولی، برای شفای موسیقیدان بی‌جانیشینی، چگونه تساهل می‌کنند و بی‌اعتناء می‌مانند. با روی گشاده گفتم: کار مهمی نیست، همین حالا سرود را برایت می‌سازم و هرگاه مدیر باشگاه ورزشی پرسپولیس، آماده کمک برای بهبود تو باشد، چگونه ممکن است که دوست قدیم تو که برای هنرت ارزش بسیار قائل است، در انجام این درخواست کوچک، که حاصلی بزرگ خواهد



از راست: لطف‌الله مجد و سیداسماعیل نواب صفوی/رودگاه زاهدان/۱۳۴۲



سبک او با سایر استادان به نقل خاطره‌ای می‌پردازم. در سالهای ۱۳۲۷-۱۳۲۸، روزهای جمعه، عده‌ای از هنرمندان در منزلی واقع در دزاشیب شمیران جمع می‌شدند و این جلسات تا پاسی از شب گذشته، ادامه داشت.

یکی از روزهای جمعه، ساعت ده صبح به آنجا رفتم. علی‌اکبر خان شهنازی، استاد مسلم تار، پسر آقا حسین قلی و مجد هم حضور داشتند. از شهنازی خواهش کردند که حضار را بهره‌مند سازد. ایشان پذیرفت، پس از کوک کردن تار، با نخستین مضرب یک سیم پاره شد. بار دوم و سوم نیز با هر زخمه، سیم تار، پاره می‌شد تا بالاخره، استاد، در دستگاه ماهور شروع به نوازندگی کرد. پس از اتمام ساز شهنازی، مجد با خضوع تمام و اظهار «اجازه می‌فرمایید»، ساز را به دست گرفت و به نواختن پرداخت. آن روز هم از روزهایی بود که مجد هنرش را، با تمام قدرت و ریزه‌کاری‌هایی که مخصوص به خود او بود، به حضاران که بیشترشان موسیقی‌شناس بودند، عرضه کرد.

سبک علی‌اکبر خان بیشتر شبیه پدرش بود، تار را با احاطه و قدرت کامل می‌نواخت، ولی ملاحظت ساز برادرش عبدالحسین خان را نداشت، در حالی که مجد غیر از شیوه‌ای که در نواختن داشت، همان گونه که پیش از این گفتم، از سبک عبدالحسین شهنازی هم متأثر بود.

از خصوصیات دیگر مجد، تلاشش برای رفاه خانواده و تربیت سه فرزندش حمید، سعید و شهلا بود. دو پسر هم از همسرش داشت که مورد محبت زیاد او بودند و آنان نیز به مجد علاقه زیاد داشتند و در آمریکا تحصیل می‌کردند.

در اینجا بهتر است شرح حالش را که آقای مصطفی فاتح با حضور مجد در نواری ضبط کرده عیناً نقل کنیم. ضمناً یادآور می‌شوم که مصطفی فاتح به جمع‌آوری کلکسیونهای مختلف از جمله فراهم کردن نوار با صدای خود هنرمندان علاقه زیادی داشت و من در اینجا از دوستم آقای کیومرث وشمگیر که اصل نوار را در اختیارم گذاشتند سپاسگزاری می‌کنم.

#### سخنان مجد

از دوست گرامی خود آقای مصطفی فاتح سپاسگزارم که شرح حالی از بنده تهیه کرده و برای آیندگان به یادگار ضبط کرده‌اند و آنچه درباره من گفته‌اند، حاکی از مهر و محبتی است که نسبت به من دارند و شاید، اغراق نباشد ولی باید بگویم که موسیقی با روح من بستگی دارد و به همین دلیل است که از اوان طفولیت به آن دل‌بستگی داشته و دارم.

آنان که ساز مرا شنیده‌اند، بی‌شک توجه فرموده‌اند که من در نواختن ساز، سبک مخصوص به خود دارم و این سبک مظهر روحیات و ترجمان احساسات درونی من می‌باشد و آرزوی من این است که مردم ایران بیشتر از پیش، با موسیقی ملی آشنایی پیدا کرده و در حفظ و صیانت سنت‌های قدیم کوشا باشند و اگر من توانسته باشم اندک خدمتی به موسیقی ایرانی و تغییر آن با ساز خود کرده باشم موجب نهایت افتخار است.

داشت، کوتاهی ورزش؟ بگذار حالا آهنگ را بشنوم، تا ببینم چگونه اشعار سرود دلخواه تو را که باید مورد پسند مدیر باشگاه هم قرار گیرد، بسازم.

مجد قسمت اول آهنگ را که با کلمه پرسپولیس تطابق داشت، نواخت. گفتم: عجب تصادفی! کلمه پرسپولیس عیناً بر روی آن جای می‌گیرد و دو بار هم در آغاز تکرار می‌شود، حالا بقیه آهنگ را بزن. گفتم: اما کاری بکن که اسم همه فوتبالیست‌ها هم در آن جای بگیرد!

گفتم: برادر جان چگونه می‌شود در یک سرود، اسم یازده نفر بازیکن و یازده نفر افراد ذخیره و خط‌نگهدار و مربی تیم و رئیس باشگاه را جای داد! مدتی خندیدیم و قرار شد به همان نام پرسپولیس اکتفا کند.

سرود را ساختم و به او دادم و به تهران رفت. البته شنیدم که جهت علاج به فرانسه رفته و ظاهراً مدیر باشگاه هم به عهد خود وفا کرده بود.

#### خصوصیات اخلاقی مجد

بسیار خوش‌رو و خوش‌برخورد بود. قلبی مهربان داشت. احساساتی و شدیدالتأثر بود. به همسر و فرزندانش بی‌نهایت علاقه‌مند بود. در کار هنر، ادعایی نمی‌کرد؛ با اینکه، از میزان توانایی خود در نوازندگی تار آگاه بود. مجد بدون اینکه استاد ببیند به مرحله استادی رسیده بود و در میان نوازندگان تار صاحب سبک و مکتب شده بود. تنها در اجرای بعضی قطعات از سبک استاد ممتاز عبدالحسین شهنازی تأثیر پذیرفته بود. در شعری که به صورت مثنوی درباره نوازندگی او ساختم به اوصافش در طرز نوازندگی اشارت کرده‌ام و در اینجا برای مقایسه

### ساز مجد حدیث دل بود

تک مضرب‌بهایش را به قطرات باران و چهار مضرب‌بهایش را به رگبار بهاران تشبیه کرده‌ام و همین شیوه نوازندگی به ساز او جنبه استثنایی داده بود.

ساز مجد حدیث دلش بود و غم‌بهایش. این حالت را، تنها، در بیانوی مرتضی خان شنیده بودم. روزی خود مجد به من گفت: صفا من با سازم حرف می‌زنم. مخاطب دارم، مخاطبی که مرا نمی‌شناسد. گاه از مضرب‌بش غم می‌ریخت و زمانی با چهار مضرب‌بهای تند و پرشورش، شادی می‌آفرید. ساز او نمودی از زندگی‌اش بود، همان‌گونه که مصطفی فاتح از قول ابوالحسن احتشامی نقل کرده است: به کمترین مهربانی نرم می‌شد و به کوچک‌ترین ناملایمی متالم و متأثر می‌گردید.

چون بسیار به او نزدیک بودم، از علت غم‌بهایش آگاهی داشتم. در دنیای متمدن، یک نوازنده ممتاز، همواره در ناز و نعمت به سر می‌برد و متأسفانه در مملکت ما، یک هنرمند منحصر به فرد، باید دائم در تلاش معاش باشد و در نگرانی و دلهره به سر ببرد. در مورد رفتار زشتی که در سال ۱۳۴۲ با او کردند و خود شاهد آن بودم در جای خود و به موقع سخن خواهم گفت.

نکته دیگری که به نوازندگی‌اش رونق بیشتری می‌داد، استفاده از انگشت کوچک بود که به من اظهار می‌داشت، چون انگشتانم بلند نیست از انگشت کوچک نیز استفاده می‌کنم و از آنجا که انگشت کوچک دارای قدرت سایر انگشتان نیست، در اثر ممارست و تمرین زیاد، برخلاف همه نوازندگان تار، از این انگشت هم، مانند سایر انگشتان، هنگام نوازندگی سود می‌برد و به همین جهت، به قول فاتح انگشتانش سلیس و روان بود. خصوصیت دیگر مجد در نواختن تار، این بود که از مضرب‌ب در بین دو نقاره ساز، بهره می‌گرفت که صدای مطبوع‌تری دارد.

### سابقه اداری مجد

در شرح حالی که فاتح از او تهیه کرده، خواندیم که مجد ابتدا در شرکت کامپساکس، بعد در راه‌آهن، سپس در وزارت دارایی و بالاخره در وزارت اقتصاد مشغول کار می‌شود.

آغاز جوانی مجد، مصادف با سالهایی است که شرکت آلمانی کامپساکس راه‌آهن شمال را می‌ساخته است و تا آنجا که من به خاطر دارم مجد در مکالمه زبان فرانسوی مشکلی نداشت. بنابراین در آغاز وارد خدمت در راه‌آهن می‌شود و به تهران می‌آید.

یکی از دوستان بسیار نزدیک مجد، آقای حسین فرجاد، که از صاحب‌منصبان وزارت دارایی و از دوستان یک‌دله و به تمام معنا دوست خود من بود، اظهار می‌داشت که مجد در سال ۱۳۱۹ خورشیدی، در اداره بودجه اقتصادی وزارت دارایی که ریاست آن با جلال شادمان بود، با حقوق ماهی ۴۸۰ ریال استخدام شد و محل این اداره نیز در خیابان صفی‌علیشاه بود و در همین اداره با همسری که تا پایان عمر در کنارش بود، و با سمت ماشین‌نویس مشغول کار بود، ازدواج کرد.

### امید دل (همایون)

آهنگه شعر :  
آقای مؤید ثابتی

سازنده آهنگ :  
آقای لطف‌الله مجد

شدم لب خون زردرد جدائی ، ای امید دل من کجائی  
تا که من دل به عشق تو بستم ، دل ز مهر دو عالم گسستم  
من ز خوبان مورا بر کریدم ، اولیت لذت جان چشیدم  
ای برخت فیلکاه امیدم ، زوی خوب‌تورا می‌پرستم  
بی‌رویت ای نگارم ، چون‌ویت بی‌قرارم  
تو به روشنی ، دل و جان منی ، جلوه کلمتی  
آرزوی دلی ، باصفا چون کلمی ، شادی معنایی  
بیا تو باما صفا کن ، به عاشق خود رمی وفا کن  
پل دریا ، محبوب بی‌وفا  
بلا آشی در برمن ، توای دایرم ، در برم ، بگذر بر سرم  
رحمی آخر به چشم برم ، دلبرم ، بشن در برم  
ای تو گل گلشن آرزویم ، جز مهر تو من به عالم نجوم  
زیبا چون کلمی ، چون شادی دردی ، روشنی بخش هر محفلی